

■ **سمانه صادقی**

سر کوب عشایر در ایران، از سرفصل‌های شاخص دوران حاکمیت رضاخان به‌شمار می‌رود که آثار و پیامدهایی فراوان بر جای گذاشت. در تحلیل این رویداد تاریخی، با جناب علی‌اکبر رنجبر کرمانی تاریخ‌پژوه معاصر گفت‌ووشنودی انجام داده‌ام که نتیجه آن پیش روی شماست.

پیش از آغاز بحث بفرمایید اساساً ایلات و عشایر در طول تاریخ برای ایران تهدید بوده‌اند یا فرصت؟

برای پاسخ به این پرسش کافی است به تاریخ تعامل سران ایلات و عشایر با حکومت‌های مرکزی ایران توجه و آنها را بررسی کنیم. تا قبل از دوره رضاشاه با اینکه دولت‌های مرکزی ایران هیچ‌گاه دولت‌های مرکزی قدرتمندی نبودند و حتی در دوره قاجار، پس از آغامحمدخان، دولت مرکزی ضعیفی وجود داشت، گریز از مرکز بین ایلات و عشایر ما وجود نداشت، بلکه ایلات و عشایر تحت اداره ایلخان‌ها و کلانترانشان و رهبرانشان بودند و رهبران آنها هم بهترین تعامل‌ها را با دولت مرکزی داشتند و از طرف دولت مرکزی، ایل خود را اداره می‌کردند. به دولت مرکزی هم مالیات می‌دادند و هم سرباز. هیچ‌گاه هم نشد که با قوای دولتی ایران بجنگند یا بخواهند از خاک ایران جدا شوند. البته فشارهایی که بعدها از طرف رضاشاه بر ایلات و عشایر آمد، نوعی حس گریز از مرکز را در آنها ایجاد کرد و الا عشایر ایران هیچ‌گاه پیش از آن حس گریز از مرکز نداشتند. عامل اصلی ناامنی و نافرمانی خود عوامل دولت و نظامیان بودند.

یکی از نقاط تاریک حکومت رضاخان سر کوب عشایر است. علت این سر کوب چه بوده است؟ عده‌ای از سلطنت‌طلبان می‌گویند رضاخان برای تقویت حکومت مرکزی و برقراری امنیت این کار را کرده است.

این عبارتی که شما به کار بردید، متأسفانه از بس مورد استفاده سلطنت‌طلب‌ها و پهلوی‌چی‌ها قرار گرفته، معنا و مفهوم خود را از دست داده است. می‌گویند دروغ را زیاد که تکرار کنید، در اثر تکرار قابل باور می‌شود. واقعاً عشایر ایران امنیت کسی را به خطر نینداخته بودند، منتها رضاخان از سر کوب آنها برنامه‌های دیگری را در نظر داشت و در نتیجه تبلیغ می‌شود که در ایران امنیت وجود نداشته و یکی از عوامل ناامنی هم عشایر ایران بوده‌اند. واقعاً اگر در آن دوران امنیت نبوده، مردم چگونه مسافرت می‌کردند. کالاهای خارجی از تبریز و جلفا یا از بندر بوشهر و بندرعباس می‌رسید و برای ایران می‌شد و تا مشهد و تهران نمی‌رسید؟ پیش از سلطنت رضاشاه بیش از ۱۰ کشور اروپایی و نیز آمریکا در ایران نمایندگی و کنسولگری داشتند. ده‌ها هیئت تشریفی فرانسوی و ایتالیایی و انگلیسی و امریکایی و روسی در ایران بودند و مأموران سیاسی و کنسول‌ها و کنشیش‌ها و مغلعه‌ها و پزشکان و پرستاران آنها در اطراف و اکناف ایران مشغول فعالیت و تبلیغ و کسب اطلاعات بودند. این امنیت نبود! اینها چطور در ایران بودند و این کار‌ها را می‌کردند؟ پس پیش از سلطنت رضاشاه امنیت در کشور وجود داشت. البته به سبب انقلاب مشروطیت و پیامدهای آن و بعد هم شروع جنگ جهانی یک مقدار امنیت منزل شد اما همان را هم دولت‌های وقت در حال تصدی و مقابله بودند. شوخی نیست اما یک رژیمی به هم ریخته بود و رژیم مشروطه شده بود و بعد پادشاه با مشروطه مخالف شده بود و کارش به فرار و خروج از ایران کشیده بود و بعد هم دوباره وارد ایران شده بود و برادرش سالارالدوله هم در غرب کشور علم طغیان بلند کرده بود ولی همه اینها را دولت مشروطه تصدی کرد و در اندک زمان از بین برد.

حتی انقلاب اسلامی هم که پیروز شد، با وجود رهبری قوی و وحدت بی‌سابقه ملی و آگاهی مردم و وسایل ارتباط جمعی گسترده، باز هم تا مدتی در گوشه و کنار مملکت ناامنی‌های جزئی وجود داشت. ناامنی‌های مقطعی، پیامد طبیعی همه انقلاب‌ها و تغییر حکومت‌هاست. در انقلاب کبیر روسیه هم تا مدتی پراکندگی و ناامنی وجود داشت. در انقلاب مشروطه هم همین طور بود. بعد از جنگ جهانی اول هم که دولت‌های بیگانه به داخل ایران ریختند و دولت مرکزی تقریباً از هم پاشیده بود، از این قبیل قاجار کلان‌امنیّت وجود نداشته و سنگ روی سنگ بند نبوده است.

واقعاً آن قدر که دوره قاجار سیاه معرفی شده در واقعیت هم همین طور بوده است؟
اینها دروغ‌هایی است که طرفداران رژیم پهلوی آن‌قدر تکرار کرده‌اند که دیگی نمی‌شود گفت دروغ است! یعنی آن یک کشور مثل من باید خیلی جرت سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را نفی کردیم و از هرچه کلمه شاه، چه قاجار، چه پهلوی بدمان می‌آمد و زیاد توجهی به این مغالطه تاریخی و تصحیح آن نداشتیم. امروز وقتی انسان تاریخ را می‌خواند می‌بیند دوره قاجار نه از نظر اجتماعی، نه از نظر سیاسی، نه از نظر ترقیاتی که به رضاشاه نسبت داده می‌شوند، به هیچ وجه به آن سیاهی‌ای که طرفداران رژیم پهلوی تصویر می‌کنند نیست. قاجار‌ها چند بدشانسی آوردند. یکی اینکه پس از سقوط آنها، رژیم پهلوی برای توجیه خودش و برای ایجاد مشروعیت تاریخی برای خودش، شروع کرد به بدگویی کردن درباره آنها و بزرگ‌نمایی نقاط ضعف آنها. بعد از انقلاب هم که ما کلّ نظام سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را نفی کردیم و از هرچه کلمه شاه، چه قاجار، چه پهلوی بدمان می‌آمد و زیاد توجهی به این مغالطه تاریخی و تصحیح آن نداشتیم. امروز وقتی انسان تاریخ را می‌خواند می‌بیند دوره قاجار نه از نظر اجتماعی، نه از نظر سیاسی، نه از نظر ترقیاتی که به رضاشاه نسبت داده می‌شوند، به هیچ وجه به آن سیاهی‌ای که طرفداران رژیم پهلوی تصویر می‌کنند نبوده است. در دوره قاجار آموزش عالی و دانشگاه وجود داشته ولی تأسیس دانشگاه‌ها به رضاشاه نسبت می‌دهند.
بله دانشگاه تهران را رضاشاه ساخت و کلمه دانشگاه هم قبل از آن نبود، ولی مؤسسه آموزش عالی که مردم به آنجا بروند و پزشکی و متخصص بشوند،

به اسم مدرسه عالی طب سال‌ها قبل از کودتای رضاشاه تأسیس شده بود. دانشگاه تهران ترکیبی بود از دانشکده‌های پراکنده در سطح تهران که آنها را زیر چتر واحدی جمع‌آوری کردند که پراکنده نباشند. مثل مدرسه عالی طب و مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی و بخش علوم و بخش ادبیات دانشگاه خوارزمی که آن موقع اسمش دارالمعلمین مرکزی بود.
بله! همین دانشگاه خوارزمی دو سال قبل از کودتای رضاخان پهلوی در تهران تأسیس شده است. همین‌طور است در مورد راه‌آهن یا هر چیز دیگری که به رضاشاه نسبت می‌دهند. با جرت می‌گویم رضاشاه ۱۵۰ سال ایران را به عقب برد. تمام ترقیاتی دروغینی که به رضاشاه نسبت می‌دهند به همین خیانت از بین بردن دموکراسی و ناگام کردن پروژه مشروطیت و توسعه سیاسی ایران نمی‌آرزد. یک راه‌آهن که بعد از این قدر درباره آن تبلیغ و بزرگ‌نمایی می‌کنند اصلاً و ابداً چیز مهمی نبود. در گوشه و کنار ایران در زمان قاجار سراسری هم برنامه‌اش به زمان ناصرالدین شاه برمی‌گردد که حتی ایران تا پای امضای قرارداد با امریکایی‌ها هم رفت ولی سیاست خارجی که بعداً در زمان رضاخان مناقض ایجاب می‌کرد در ایران راه‌آهن ساخته شود، در زمان قاجار‌ها بر عکس بود و نمی‌خواست در ایران راه‌آهن ساخته شود.

از بحث دور می‌افتیم و الا توضیح بیشتری می‌دام. رضاشاه ایران را به عقب برد و هیچ خدمتی نکرد. اصلاً تا حالا از خودتان پرسیده‌اید که رضاشاه به چه حق در ایران راه‌آهن ساخت و بقیه کارهایش را به چه حق و اختیاری انجام داد؟ منظوم این است که شاه در قانون اساسی مشروطه کاره‌ای نیست که بخواهد راه‌آهن و دانشگاه بسازد. همین کارش هم خیانت بود نه خدمت.

اما می‌گویند کشور ایران در دوره قاجار بسیار عقب افتاده بوده است.

درواقع پهلوی‌ها سعی کردند تا جایی که می‌توانند با مدافعان، مزدوران و مورخان قلم‌به‌مزد، دوره قاجار را سیاه‌تر نشان بدهند. از جمله این شایعه را پراکندند که در دوره قاجار هر تکه از ایران دست یک‌خان بوده، در حالی که این دروغ محض است. هر تکه از ایران دست یک خان نبوده، ولی وقتی دروغ تکرار می‌شود جا می‌افتد. درواقع قاجار به «وارث» عقب‌افتادگی ایران بودند نه «باعث»

تاریخ

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۳۷



سمانه صادقی

رضاخان، سر کوب عشایر، حاشیه و متن یک رویداد در گفت‌وشنود «جوان» با علی‌اکبر رنجبر کرمانی

هدف رضاخان از سرکوب عشایر تحقق «تک‌صدایی» بود

آن. ایران در زمان فتحعلی‌شاه انگهان مورد حمله قوی‌ترین ارتش اروپا یعنی روسیه که یک ارتش مدرن بود قرار گرفت. با همه این‌ا احوال این‌طور نبود که ایران یکروزه تسلیم آنها شود. جنگ‌های ایران و روس سال‌ها طول کشید و بارها اتفاق افتاد که ارتش ایران آنها را شکست داد ولی سرانجام کار ایران به شکست و از دست دادن قفقاز کشید. هیچ‌کس به این مسائل توجه نمی‌کند و فقط می‌گویند فتحعلی‌شاه ۱۷ شهیر قفقاز را از دست داد. نمی‌گویم از دست نداد اما چگونه؟ بعد از دو دوره جنگ طولانی با قوی‌ترین ارتش اروپا و بعد از مقاومت و حماسه‌آفرینی‌های زیاد مجبور شدند تن به شکست بدهند. چیزهایی که اثریش و آلمان و بعد از شکست در جنگ جهانی اول، یا آلمان و ژاپن و بعد از شکست در جنگ جهانی دوم قبول کردند صد مرتبه بدتر بود. «پا‌چاری» یا «خیانت» فرق می‌کند. انصاف داشته باشید.

اساساً بعد از صفویه، جز در دوره کریم‌خان و نادرشاه، وحدت در کشور وجود نداشت. جانشینان اینها به جان هم افتاده بودند و ایران پاره‌پاره بود تا اینکه آغامحمد خان قاجار آمد و دوباره وحدت و مرکزیت ایران برقرار شد. بعد از او هم به شرحی که گفتم ایران رفتار روس‌ها شد.

با توجه به نقش مثبت عشایر علت سرکوبی عشایر توسط رضاخان چه بود؟

علت سرکوبی این بود که تا آن موقع یک پراکندگی و درواقع یک جور کثرت در عین وحدت در ایران برقرار بود. یعنی ایلخان بختیاری و قشقایی و… تا طرفداران دولت مرکزی خود، خودمختار بودند. در عین حال همان آدم خودمختار که با استقلال امور ایل خود را اداره می‌کرد، و هر دستوری را که از تهران به او می‌رسید اجرا و مالیات خود را پرداخت می‌کرد و هکذا. حالا یک وقت دولت مرکزی ضعیف بود و زورش نمی‌رسید، او هم مالیات را دیر پرداخت می‌کرد و… ولی هیچ‌گاه هوس جداسری نداشت. رضاخان پهلوی که آمد خواست دولت مرکزی واحدی باشد که جز در تهران در جای دیگری قدرتی وجود نداشته باشد. اگر ایل‌های بختیاری و قشقایی و… می‌خواستند همان قدرت سابق را داشته باشند، هر آن احتمال می‌رفت که اینها جلوی دیکتاتوری رضاشاه یا تجاوزهای انگلستان بایستند و یک وقت اگر در تهران انقلابی بر ضد دیکتاتوری پهلوی اتفاق افتاد، آنها هم به

جنگش بود و در اسکان اجباری و پیشبرد برنامه‌های ضدعشایری‌اش یکی از کمک‌کارها و مشاوران او بود، را دستگیر و اعدام کرد. وقتی که انگلستان در شهریور ۲۰ رضاشاه را برد، زندان قصر از خوانین بختیاری و قشقایی و بویراحمدی پر بود. لذا یکی از اولین توصیه‌هایی که به محمدرضا پهلوی کرده بودند، آزاد کردن این خوانین بود. چون رژیم پهلوی منفورترین رژیم دنیا بود و مردم نمی‌خواستند سر به تن هر کسی که اسمش پهلوی بود، باشد محمدرضا پهلوی تصمیم گرفت از همه مردم دلجویی کند. او بسیاری از زندانی‌ها از جمله ۵۲ نفر از کمونیست‌ها را هم آزاد کرد. او اموال و زمین‌ها و اراضی خوانینی را که رضاشاه به زور از آنها گرفته بود پس داد. حتی بعضی از آن خوانین پس از آزادی نماینده مجلس شدند. محمدرضا دلدجویی از مردم و پاک کردن خاطره سیاه دوره رضاشاه، قورا لغو کرد. محمدرضاشاه حتی پول‌های دزدی‌ای را هم که پدرش برای او به ارث گذاشته بود، در یک نمایش متظاهرانه وقف کرد و به امور خیریه اختصاصی داد.

اما شما به ازدواج محمدرضا شاه با یک دختر بختیاری اشاره کردید و آن را به سیاست‌های دلجویانه نسبت دادید. به نظر من این‌طور نبود. اولاً ازدواج در دی یا بهمن ۱۳۲۹ اتفاق افتاد

و در آن زمان تحركات ایلیی آن چنانی وجود نداشت. رهبران ایلات عمدتاً سیاستمدار و در تهران و در مجلس بودند و آن حاله که عده‌ای تفنگ به دوش در کوه‌ها باشند و شاه بخواهد برای دلجویی از اینها دختر بگیرد وجود نداشت. ثریا بختیاری به نظر من برای زیبایی‌اش و نیز خانواده بیگارش‌ی و اشرافی‌اش مورد توجه محمدرضا پهلوی قرار گرفت و این ارتباطی به سیاست‌های دلجویانه محمدرضا پهلوی نداشت، چون در دوره‌ای اتفاق افتاد که نیازی به چنین سیاست‌هایی نبود. همان‌طور که می‌دانید پسر عموی این خانم، یعنی تیمور بختیار، بعداً فرماندار نظامی و درواقع قصاب تهران شد و بعد هم با محمدرضا مخالف شد و به خارج از ایران فرار کرد. تیمور بختیار ادا می‌کرد او شبکیه نظامی حزب توده را کشف کرده و فدائیان اسلام را برانداخته است. بعد هم می‌خواستند خود را به امریکای‌ها نزدیک کند و رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر شود و بلایی که رضاشاه سر پادشاه قبلی آورده بود را با پشتوانه و حمایت نیروی خارجی سر محمدرضا شاه دریابورد. که البته این اتفاق نیفتاد.

رضاخان چرا سردار اسعد را با آن همه خدماتی که به او کرده بود، از بیرون برقت؟

رضاخان سردار در حق سردار اسعد این ناجوانمردی را نکرد. او تمام کسانی را که به او خدمت کرده بودند، یکی‌یکی به طرز ناجوانمردانه‌ای از بین برد. این‌اولاً تا حدود زیادی در درنهایت اعدام شدند و قیام شکست همه کسانی که به او کمک و پادشاهش کرده بودند، یک‌جور بدبینی خاصی داشت. بعد از آن گوشه‌ای از کشور می‌توانستند نفاذی داشته باشند، خوشش نمی‌آمد و به آنها بدبین بود. درواقع هم موضوع ایل بختیاری در میان بود که باید سرکوب می‌شد، هم ادامه کشتن آدم‌های مهم و منتقدی که از نصرت‌الدوله شروع شد و به تیمور تاش و سردار اسعد بختیاری و داور و بقیه کشید. زندان قصر در زمان رضاشاه پر بود از رؤسای ایلات و عشایر بختیاری و قشقایی و بویراحمدی و…

با توجه به دلجویی‌هایی که محمدرضا پهلوی در ابتدای حکومتش نسبت به عشایر داشت به چه علت عشایر در سال ۱۳۴۰ به دستور و روی بمباران هوایی شدند؟ چه خطری از سوی آنها احساس می‌شد؟

در این سال چند حادثه پشت سر هم اتفاق افتاد، یکی تحولاتی بود که بعد از اصلاحات ارضی در ایران شروع شد. اصلاحات ارضی جزو اصلاحاتی بود که بعدها به نسام انقلاب سفید مشهور شد و اصلاحاتی بودند که امریکا به شاه تحمیل کرده بود که نکند ایران در اثر عقب‌ماندگی و استثمار و فقر به دامن کمونیسم بیفتد. بعد هم نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی بود. طبعاً در دورانی که چنین ناآرامی‌هایی در ایران بروز کرده بود و چنین تحولاتی وجود داشت، نیروهای سیاسی جوان به فکر استفاده از ظرفیت عشایر برای مبارزه با رژیم افتادند. مثلاً جوانی بود به نام بهمن قشقایی که در آلمان تحصیل می‌کرد، اما به این فکر افتاد که بیاید و در میان ایل خودش نهضتی را راه بیندازد. پشت سر آنها در استان فارس در عشایر کوهمره که رهبرانشان حبیبالله خان شهبازی بود، در تأیید نهضت امام خمینی حرکت مسلحانه‌ای را شروع کردند. نامه‌های حبیبالله خان به امام هم موجود است. در میان عشایر بویراحمدی و حیات داودی هم تحرکات مسلحانه در همین اوان آغاز شد. به نظر من شاه چندان هم بدش نمی‌آمد که این حرکت در استان فارس وجود داشته باشد تا او این حرکت را به ضدیت با اصلاحات ارضی نسبت بدهد و در قالب مبارزه با مخالفان اصلاحات ارضی همه مخالفان را قلع و قمع کند.

مگر عشایر چقدر در این منطقه قدرت گرفته بودند؟

به هر حال مردمی که در کوه زندگی می‌کنند و تفنگ بر دوش دارند، می‌توانستند قدرتی داشته باشند و هرگاه فرصتی پیدا می‌کردند، با نفرتی که از حکومت مرکزی داشتند، دست به اقداماتی می‌زدند. امروز ممکن است عشایر دلشان بخواهد تفنگشان را داشته باشند، ولی هیچ‌وقت نشنیده‌اید که مثلاً به پاسگاه نیروی انتظامی حمله کنند. حتی در دوران جنگ هم بسیج عشایری داشتیم که پایه‌های بقیه نیروها و مردم از کشور دفاع کردند. اینکه اشاره کردم در عشایر و ایلات حس گریز از مرکز وجود نداشت، همین حالا هم مشاهده نمی‌کنید که چنین چیزی وجود داشته باشد. با اینکه دیگر ایلخانی نیست و دیگر آن قدرت متمرکز و رهبری‌کننده در بین عشایر وجود ندارد، با همه اینها حس گریز از مرکز وجود ندارد. هیچ‌کس نمی‌خواهد بگوید من ایرانی نیستم و اینجا خاک بختیاری یا قشقایی یا بویراحمدی است. در حالی که در زمان پهلوی‌ها هر کس که می‌توانست در مخالفت با حکومت مرکزی عملی برافزاید، این کار را می‌کرد. عشایر قشقایی و عشایر کوهمره سرخی و عشایر کهگیلویه و بویراحمدی نیز همین کار را کردند. در زمانی که احساس فرصت مغتنم است، با حکومت مرکزی به مقابله می‌برداختند. البته باز مثل همیشه ارتش و نیروی زمینی در فارس خیلی ناتوان بودند و کار به بمباران هوایی هم کشید.

چطور قیام مردم عشایر شکست خورد؟

همان‌طور که می‌دانید عشایر با جغرافیای محل به‌خوبی آشنا هستند. یک فرد عشایری تک‌تک سنگ‌های منطقه خود را می‌شناسد و می‌داند که پس هر سنگی چه پوته‌ای در آمده. درحالی‌که هرگز یک نیروی غیرمحلی و ارتشی نمی‌تواند محاض زمین را مثل افراد عشایر بشناسد و متناسب با آن عمل کند. لذا وقتی عشایر احساس کردند فرصت مناسبی پیش آمده، قیام کردند، ولی چون قیامشان رهبر و پشت نداشت، گرفتار اختلافات داخلی هم بودند، دولت هم فرصت را مغتنم شمرد و به عنوان مخالفان اصلاحات ارضی با آنان وارد جنگ شد. همه اینها بهانه‌ای برای یک سرکوب سراسری در کشور شد. کسانی که عشایر را سرکوب کرد ارتش بهرام آریانا بود که قبلاً تا درجه سرهنگی اسمش سرهنگ منوچهری بود و بعد‌ها اسم و دینش را عوض کرد و ارتش در منوچهر آریانا، رئیس ستاد ارتش ایران شد. آن موقع سپهبد ورهرام استاندار فارس و آریانا هم فرمانده عملیات بود و مردم عشایر هم نه با نیروی زمینی که با نیروی هوایی شکست خوردند و سرکوب شدند. نیرنگ و خلیجه در آن موقع هم در کار بود و قسم دادن و قرآن در میان آوردن و قول غفو و بخشش و این‌جور حرف‌ها در کار آمد و مثل قبل سران ایل فریب خوردند و درنهایت اعدام شدند و قیام شکست خورد. البته سیاست‌های غیرانسانی دیگری هم به کار برندن. مثلاً تا مدت‌ها در بعضی از مناطق بویراحمد و کهگیلویه ایل را تحت فشار و محاصره شهسازی و فشارهای غیرانسانی قرار دادند تا بعضی از سران فراری خودشان را تسلیم کردند.

گویا بعد از پیروزی انقلاب آریانا ادعا کرد عده‌ای دزد و راهزن را سرکوب کرده است؟

بعد از پیروزی انقلاب مردم فارس درباره جنایات آریانا حرف‌های زیادی زدند. آن زمان آریانا خارج از کشور بود و اعلامیه‌ای داد که روزنامه اطلاعات چاپ کرد و از رهبران عشایر به عنوان دزد سرسر گردنه نام برد. مخصوصاً حبیبالله خان شهبازی، پدر همین آریانی عبدالله شهسازی مورخ و پژوهشگر برجسته تاریخ معاصر، را که با امام خمینی هم نامه‌نگاری‌ها و مکاتباتی داشت، انگار دزد سر گردنه نامیده بود. آریانا در آن اعلامیه افتخار کرده بود که توانسته بود عشایر را سرکوب کند. البته دزد سرسر گردنه بیشتر به نظامیان رضاشاهی می‌چسبید که سرکوب‌های شدید و ظلم و ستم‌های وحشتناکی را نسبت به عشایر مرتکب می‌شدند. اساساً یکی از مهم‌ترین عوامل پیدایش حس نافرمانی در میان عشایر، ظلم و ستم نظامیان رضاشاهی و محمدرضاشاهی به عشایر بود. این قدر ظلم و تعدی و رشوه‌خواری می‌کردند که حتی خارجی‌هایی که نوعاً مؤید سیاست‌های پهلوی‌ها بودند نیز نتوانسته‌اند از این نکته بگذرند. یکی از این افسراد ویلیام داگلاس (William Orville Douglas) قاضی و رئیس دیوان عالی امریکایی است که به ایران آمده و در میان عشایر تحقیقات زیادی کرده بود، او از مظالم نظامیان رضاشاهی چیزهایی نوشته که مو به تن انسان راست می‌شود. شاید باور نکنید که یک سروان ارتش رضاشاه سگ‌های خودش را با شیرزن‌های قشقایی تغذیه می‌کرده است. آنها واقعاً جنایتکار بودند و به هر کسی که می‌رسیدند سرکبش‌اش می‌کردند و رشوه می‌گرفتند. درباره ظلم‌ها و رفتار غیرانسانی نظامیان در کتاب‌ها و خاطرات ثبت شده از معمرین ایل‌ها چیزهای زیادی نوشته شده است. پس دزد سر گردنه هم بیاسی‌های آقای ارتشبد آریانا بودند نه مردم عشایر ایران.

ممنون از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

رضاخان و وزیر به خورشیدستان در دوران نخست‌وزیری